



عبور از عادت‌ها در سدهٔ جدید

گفت‌وگو با دکتر محمدعلی شامانی

متخصص تعلیم و تربیت و عضو شورای کارشناسی رشد مدیریت مدرسه

همزمان با انتشار این شماره از مجله، آخرین سال قرن چهاردهم آغاز شده است و در آستانه فرا رسیدن سدهٔ جدید خواهیم بود. به همین دلیل محتوای مجله در بهار ۱۴۰۰ به مطالبی اختصاص یافته است که در طلیعهٔ قرن جدید و در خصوص آیندهٔ تعلیم و تربیت در جامعهٔ ایرانی به نگارش درآمده‌اند. در این ارتباط، دکتر مرتضی مجدفر، عضو شورای کارشناسی رشد مدیریت مدرسه، با حضور در دفتر کار دکتر محمدعلی شامانی، دیگر عضو شورای مجله در «مجمع آموزشی رفاه تهران»، دربارهٔ موضوع محوری رشد مدیریت مدرسه، یعنی «آیندهٔ تعلیم و تربیت در جامعهٔ ایرانی» با وی گفت‌وگو کرده است. توجه شما خوانندگان گرامی را به این گفت‌وگو جلب می‌کنیم.

مسیر بسیار پرسرعت و پرشتاب است و هر چه که ما کندتر برویم، راه را برای آیندگان دشوارتر می‌کنیم. آیا می‌توانیم مقابله کنیم؟ بی‌تردید نه! فناوری‌ها و آینده آمده است و می‌آید و با سرعت و گستردگی بیشتری هم خواهد آمد. آموزش و پرورش ما بهتر است خودش را مهیا کند. مهیا کردن هم به این نیست که فقط بگوید ما منتظر آینده‌ایم. به نظر من فهم آینده، فهم فناوری‌های نوین و فهم جریان یادگیری اساساً اتفاق تازه‌ای است که گاهی وقت‌ها در تصور بسیاری از امثال ما به صورت جدی نمی‌گنجد.

توضیح یا واقعیتی را عرض

می‌کنند، هم می‌آموزد و هم فرصت آموختن را برای دوستانش فراهم می‌کند. به نظر من یکی از مهم‌ترین چالش‌های امروز ما «درک فناوری‌های نوین» است؛ فناوری‌هایی که در حال ایجاد تغییری بنیادین در نسل نو هستند. به نظر من، اینکه آیا هاضمهٔ آموزش و پرورش ما درست کار می‌کند و می‌تواند با این فناوری‌ها کنار بیاید و آن‌ها را هضم کند، اصلاً خارج از ارادهٔ آن است. یعنی چه بخواهد و چه نخواهد، این فناوری‌ها خودشان را در دل آموزش و پرورش جا می‌کنند. منتظر نمی‌مانند و از کسی هم اجازه نمی‌گیرند. این ما هستیم که با تأخیر در ورود و پذیرش، راه خودمان را دشوارتر می‌کنیم.

ملاقات امروز ما به قول مولانا می‌تواند به نوعی خودمشت‌مالی ما دو نفر به‌مثابه دو عضو شورای کارشناسی رشد مدیریت مدرسه تلقی شود. ولی این بار از شما خواهیم خواست از منظر یک متخصص تعلیم و تربیت و با یک نگاه خاص با من گفت‌وگو کنید.

می‌دانید که ما در آغاز سدهٔ پانزدهم شمسی هستیم. اولین پرسش ما این است که به نظر شما آموزش و پرورش ما آمادگی ورود به این سده را دارد؟ یا اصلاً ورود به این سده و بود و نبود آن برای آموزش و پرورش فرقی خواهد داشت یا خیر؟

زمانی که انسان با اهل فضل گفت‌وگو

کنم و شما براساس آن صحبت را ادامه دهید. ببینید من و شما تقریباً هم‌سن و حدوداً ۶۰ ساله‌ایم. می‌شود گفت از سده چهاردهم که امسال در آخرین روزهای آن هستیم، ۶۰ سال را تجربه کرده‌ایم. حالا اگر از چند سال کودکی خود بگذریم، بیش از نیمی از این سده را تجربه زبسته داریم و بیش از ۵۰ سال یا سه چهارم یا بیشتر آن را در آموزش و پرورش و در کار تعلیم و تربیت بوده‌ایم. نکته‌ای که می‌خواهم به ادامه همین پرسش نخست که پاسخ دادید، ارتباط دهید این است که من معتقدم در این ۶۰ سال، اتفاق برجسته‌ای که مثلاً کلاس‌های سال ۱۳۳۲ را از کلاس‌های سال ۱۳۹۲ متمایز کند، به‌ندرت دیدیم. البته نمی‌گویم ندیدیم، ولی در گفتن به‌ندرت، تردید ندارم. با این تصور و تصویر، آیا آموزش و پرورش ما می‌تواند وارد قرن جدید شود و از این اتفاق طرفی ببندد؟

هرگز. شما نمی‌توانید با عادت‌های مألوف خودتان، یعنی با عادت‌هایی که با آن‌ها انس گرفته و باطمینان در تاروپود شما نشستند، فاصله بگیرید. یکی از ویژگی‌های اتفاقات امروز سرعت است. گاهی وقت‌ها فکر می‌کنم که انگار بعضی از افسانه‌ها دارند محقق می‌شوند. شاید من دارم به ماجرا غلوشده نگاه می‌کنم، ولی واقعا گاهی احساس می‌کنم برخی از افسانه‌های کودکی‌ام در حال محقق شدن هستند و امیدوارم آن‌قدر زنده باشم که پاره‌ای از آن‌ها را ببینم و ببینم که چه اتفاقاتی در آموزش و پرورش ما خواهند افتاد.

ما اگر بخواهیم با همان روشی که تا دیروز و در این ۶۰ سال به آن عادت کرده‌ایم، به این دوره نگاه کنیم، مانند آن است که بقالی ما در بهترین شرایط یک سوپرمارکت بزرگ و از سوپرمارکت بزرگ تبدیل به هایپرمارکت شده است. اما همان بقالی است، فقط وسعت پیدا کرده و سرعت انتقال و تنوع ارائه کالا به مشتری بیشتر شده است. در واقع، ما بقالی وسیع‌تری داریم که فقط نام آن

عوض شده است و نه نوع خدمات آن. در حالی که گاهی وقت‌ها همان بقالی کوچک ممکن بوده است کارکردهای ویژه‌ای داشته باشد. گاهی وقت‌ها همه تلاش‌های مریبان بزرگ این بوده که روی یک نفر سرمایه‌گذاری متفاوتی کنند و همان یک نفر می‌توانسته کارهای بسیار بزرگی انجام دهد. به‌نظر من الان ما فقط کمی بزرگ‌تر شده‌ایم، کمی تابلوهایمان را عوض کرده‌ایم، به‌جای میز و صندلی سنتی، میز و صندلی جدیدتری گذاشته‌ایم و به‌جای تخته‌سیاه یا وایت‌بردهای خودمان، بُرد هوشمند گذاشته‌ایم و اتفاق خاصی در جریان یادگیری ما نیفتاده است.

می‌گویند وقتی روس‌ها اولین بار «اسپوتنیک» را هوا کردند، سؤالی که برای آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها مطرح شد این بود که چه چیزی سبب شد که آن‌ها توانستند به فضا بروند و ما نمی‌توانیم؟ وقتی دلایل را بررسی کردند، دلیل را در آموزش و پرورش و اتفاقاتی دیدند که در این نهاد رخ داده است. مهم‌ترین اتفاقی که بعد از این ماجرا افتاد، این بود که میز و صندلی‌هایی را که تا قبل از این به زمین پیچ شده بودند، برداشتند و چیدمان کلاس را عوض کردند تا بچه‌ها روبه‌روی هم گفت‌وگو کنند. امروز آموزش و پرورش ما به بچه‌ها و معلمان، هرگز فرصت گفت‌وگو نمی‌دهد.

پس با این حساب، خیلی نباید روی فناوری مانور داد. تبدیل تخته‌سیاه به وایت‌برد و تبدیل آن به تخته هوشمند مثال خوبی بود. حالا من قدری از تخته‌سیاه هم عقب‌تر می‌روم و به غارنوشته‌ها و دیوارنوشته‌ها می‌رسم و در حالت بینابین یا همان تخته‌سیاه متوقف می‌شوم. ۴۰ سال پیش، در دوره تربیت معلم، زنده‌یاد ترقی، استاد ما بود. مهارت اصلی ایشان استفاده از تخته‌سیاه بود. چنان تخته را مرتب تنظیم می‌کرد که هر وقت شما وارد کلاس می‌شدید، می‌توانستید بدون اینکه به ساعت نگاه کنید، از تخته‌سیاه حدس بزنید که الان دقیقه چندم تدریس است. یعنی

برای ۹۰ دقیقه، تخته را به شش قسمت مساوی تقسیم و از سمت راست شروع به نوشتن می‌کرد و قسمت ششم را برای چرک‌نویس و نگارش لاتین برخی کلمات یا فرمول‌ها می‌گذاشت. البته ششمین قسمت هم در ۱۵ دقیقه آخر پر می‌شد. الان استاد یا معلمانی داریم که از پاورپوینت و تخته هوشمند استفاده می‌کنند، ولی قادر به ایجاد هیچ تعاملی نمی‌شوند. در مورد تقابل فناوری و تعامل چگونه می‌اندیشید؟ اساساً تربیت یک جریان تعاملی است و بدون تعامل اصلاً امکان وقوع ندارد. در جریان گفت‌وگوها، کنار هم نشستن‌ها و تبادل آرا و افکار است که تربیت شکل می‌گیرد و دانش تبادل می‌شود. ما فکر می‌کنیم باید مخزن‌های اطلاعات را در قالب یک کپسول به دیگران بدهیم که بخورند. فناوری خیلی بهتر از ما کل این داده‌ها (دیتاها) را جمع‌آوری و ذخیره‌سازی می‌کند و با سرعت و به شکلی راحت‌تر در قالب کپسول‌هایی کوچک به مخاطبان ارائه می‌دهد. اما آیا واقعا این فرصت را می‌دهد؟ خیر. فرصتی از جنس تعامل و از جنس اینکه تربیت شکل بگیرد، فراروی فناوری حاضر نیست. فناوری گاهی وقت‌ها ما را تنها می‌کند، در حالی که جریان تربیت با تنهایی آغاز نمی‌شود. از این نظر فرمایش شما متین است. اما آیا فناوری واقعا نمی‌تواند تسهیل‌کننده باشد؟ به‌نظر من بسیار تسهیل‌کننده است؛ هم در سرعت و هم در کیفیت. وقتی همه رقم به آن نگاه می‌کنیم و می‌خواهیم با همه آدم‌های دنیا، اعم از دانش‌آموزان و معلمان راحت ارتباط برقرار کنیم، این کار با شبکه‌ای از دانش و تولید محتوا می‌تواند افراد متعددی را در تمام سرزمین‌ها در کنار هم بنشانند. این یک ویژگی بی‌بدیل است.

پیش از این، برای اینکه بتوانیم با بخواهیم با یک معلم در آن طرف دنیا صحبت کنیم، چقدر دشواری می‌کشیدیم. اما الان این اتفاق به راحتی می‌افتد. ابزارها آمدند و این کار را تسهیل کردند. الان شکل جدیدی از شبکه‌های اجتماعی در حال پدید آمدن است که به راحتی می‌تواند



می‌شنوند، ولی نمی‌دانند که چه کار می‌کند و از آن لذت نمی‌برند.

خوانشی که بزرگان ما از ادبیات داشتند، خوانش «غنی» بود. اگر اثر فردوسی را می‌خواندند، در کنار آن نگاه حماسی، ریتم، ملودی، واژه و از همه مهم‌تر بازخوانی هویت خودشان را مطابق با «شاهنامه» پی می‌گرفتند. اما معلم الان حاضر به خواندن نیست و نمی‌داند در اطراف او دارد چه اتفاقاتی می‌افتد. فکر می‌کنم کسانی که بتوانند طعم متفاوت یک سیب را درک کنند، گاز زدنشان به یک سیب هزاران طعم دیگر را در خیالشان زنده می‌کند. کسی که بتواند سوار یک ابر شود و با تکه ابری، بازیگوشی و در آسمان گرگم به هوا بازی کند، حتماً می‌تواند نگاه دیگری به زندگی داشته باشد. کسی که یک قطره باران را برای خودش بیشتر از هزاران اقیانوس تصور کند، می‌تواند در آن شناور شود و احساس کند که فرشته‌های خدا با هر قطره می‌آیند. آن وقت است که فوج فرشته‌ها را در آغوش می‌گیرد و با آن‌ها بازی و رقص با فرشته‌ها را تمرین می‌کند. معلم یعنی کسی که هر صبح، وقتی به درخت روبه‌روی خانه سلام می‌کند، با تک‌تک برگ‌ها به‌طور متفاوت ارتباط بگیرد. چون یاد گرفته است که همه ما متفاوتیم و نمی‌گویند این یک درخت است. باور دارد، هر برگ و هر رگبری متفاوت است. وقتی شما این‌گونه دیدید، جریان زندگی خیلی تغییر می‌کند و هر روز برای شما نو، لذت‌بخش و جذاب و از جنس دیگری می‌شود. آدم‌ها وقتی خسته می‌شوند که پرتکرار می‌شوند. تکرار محصول نگاه کند و سرد ما به هستی است. یک جریان گرم می‌خواهد که

چند قصه بگویید، به یاد ندارد! من یکی از الزامات ورود به قرن جدید برای معلم‌ها و حتی مدیران را داشتن حس زیبایی‌شناختی می‌دانم و اینکه در تعاملاتشان راه به راه از این حس استفاده کنند. آیا موافق این نظر هستید؟

نکته دقیق است. رمان فرصت بازخوانی تجربه زیسته مردم جهان را به آدم می‌دهد و انسان‌ها با تجربه زیسته‌شان متفاوت می‌شوند. آنچه که مثلاً مرتضی مجدفر را متفاوت می‌کند، تجربه زیسته او در حیطه معلمی، آموزش، نگارش، تحریریه، نوشتن و از همه مهم‌تر شاعری است که در زمان‌های مختلف از او سر می‌زند و همچنین رمان‌هایی که می‌خواند. ما به کسب تجربه‌های تازه نیاز داریم و هیچ وقت بی‌نیاز از آن نیستیم و ادبیات، سینما یا موسیقی جهان این فرصت را به ما می‌دهد.

من گاهی وقت‌ها در مصاحبه برای انتخاب معلمان، از آن‌ها می‌خواهم از آخرین کتاب و رمانی که خوانده‌اند، حرف بزنند. یا از شاعری، شعری از حفظ بخوانند و بگویند چرا و به‌دلیل چه ویژگی‌هایی دوست‌ش دارند. حتی از آن‌ها درباره دستگاه‌های موسیقی ایرانی می‌پرسم. گاهی آن‌قدر پاسخ‌ها تلخ‌اند که حال انسان بد می‌شود. وقتی صحبت از دستگاه موسیقی می‌کنید، انگار از ادوات یا ابزارهای موسیقی پرسیده‌اید و آن‌ها به ویولن و پیانو اشاره می‌کنند. وقتی می‌پرسی دستگاه شور و بیات ترک چه تفاوتی با هم دارند و چگونه می‌توانی از هوش موسیقایی در موسیقی استفاده کنی، متأسفانه نمی‌دانند. موسیقی را

به‌عنوان تولیدکننده و ذخیره‌کننده دانش و فرصت استفاده از دانش تولیدشده جمع می‌کند، وارد عمل شود. این یک فرصت است. اصلاً شبکه‌های اجتماعی می‌توانند در آینده، نقش مدرسه‌هایی با شکل جدید را به خودشان بگیرند. ما یادمان رفته که همه چیز را همگان دانند. یعنی وقتی همگان بدانند، بنابراین به اشتراک‌گذاری این دانایی، یک فرصت یادگیری جدید است. از این رو حتماً شبکه‌های اجتماعی می‌توانند فرصت‌های جدیدی را خلق کنند.

پس شما مثل بعضی‌ها، از آمدن فناوری جدید نگرانی ندارید و این اتفاق را موجب حذف معلم نمی‌دانید؟

هیچ ابرایانه‌ای نمی‌تواند جای معلم را بگیرد. چون نمی‌تواند مانند معلم تعامل برقرار کند. شاید بگویید فضای مجازی انتخابگر هوشمند شده است. یعنی هوش مجازی یا هوش مصنوعی آمده و به‌راحتی جایگزین معلم شده است. این درست نیست. ابزارها نمی‌توانند ما را از آن نگاه و درک نقطه‌به‌نقطه معلم بی‌نیاز کنند. شما هیچ وقت نمی‌توانید این حس را از آن‌ها دریافت کنید، چون شما که فقط به داده، تبادل داده و آنالیز شدن داده نیاز ندارید! ما انسان هستیم و با قلبمان، احساسمان و تک‌تک سلول‌هایمان جریان تربیت شکل می‌گیرد.

می‌خواهم روی نکته‌ای تأکید کنم که ذوق و علاقه شما به آن گره خورده است. معلمان امروزی در حال مکانیکی و ماشینی شدن هستند و جای عناصر زیبایی‌شناختی در حیات معلم خالی است. اگر از من بپرسند: معلم خوب چه کسی است؟ می‌گویم معلمی است که بداند در این اواخر چند رمان خوب یا چند شعر خوب چاپ شده است. به خاطر دارید که زمانی در دهه‌های پنجاه و شصت، شعرهایی مانند شعر کوچه مشیری و زمستان اخوان و ... ورد زبان ما بود. الان اگر شما از معلم تازه‌کاری بخواهید چند شعر حسی بخواند، یا

زنده و پویا باشد تا درک متفاوتی داشته باشد. آن وقت تک تک کتاب‌هایی را که در قفسه می‌بینید، جان دارند و برای شما داستان و روایتی نقل می‌کنند. هر بار که عکاسی شاتر را می‌زند، در هر بار آن، جریانی در حال شکل‌گیری است و این عکس با قبلی خیلی فرق می‌کند؛ چون نگاه او خیلی فرق کرده است. لازم است این اتفاق در آموزش و پرورش هم رخ دهد، و اگر رخ ندهد، ما همچنان در دیروز جا خوش کرده‌ایم و داریم با گذشتگان عکس یادگاری می‌گیریم و با این نوع عکس گرفتن، هیچ آینده‌ای برای ما متصور نیست.

با این اوصاف، حتماً تغییر سرفصل درس‌های دانشگاه فرهنگیان و آموزش معلمان را هم توصیه می‌کنید. برای مثال اگر قرار باشد شما متولی برنامه‌ریزی درسی باشید، چه عنوان‌هایی را اضافه می‌کنید؟

من سال‌هاست که همین کارها را می‌کنم. در آموزش معلمان، با نوشتن و مهارت نوشتن، سخنوری، ارتباط مؤثر، نقد و گفت‌وگو و فیلم‌دیدن آغاز می‌کنم.

• پنج چیزی که آموزش و پرورش ما باید در قرن چهاردهم جا بگذارد و با خود به قرن پانزدهم نبرد، چه چیزهایی هستند؟

• اولین چیزی که در آموزش و پرورش باید با آن خداحافظی کنیم، این است که دیگر مثل دیروز اطلاق یادگیرنده برای دانش‌آموز و معلم به‌عنوان یاددهنده غلط است. ما همه در حال یادگیری هستیم. اگر آدم‌ها بفهمند که همه در حال یادگیری‌اند، قصه عوض می‌شود.

• دوم، این تفکر را که ما هستیم که فرصت یادگیری را به دیگران می‌دهیم، باید جا بگذاریم. جهان دارد به ما فرصت یادگیری می‌دهد. جهان دارد نو و متفاوت می‌شود، دارد حرف‌های تازه‌تری برای ما می‌زند. اینکه گفتیم انگار دارد افسانه‌های محقق می‌شوند را باور کنیم. الان فناوری دوره کودکی‌اش را طی می‌کند. تصور دوره بلوغ آن بسیار سهمگین و وحشتناک است.

اصلاً مدرسه و آموزشی که در دل طبیعت شکل می‌گیرد، خیلی متفاوت‌تر از آموزش در چارچوب‌های بسته است. خیلی وقت‌ها با دانشجویانم به رودخانه‌ای می‌رویم. از آن‌ها می‌خواهم کفش‌هایشان را در بیاورند و در کف رودخانه راه بروند تا آن را احساس کنند. خیلی‌ها فقط می‌روند و رودخانه را نگاه می‌کنند. اغلب آن‌ها سنگ‌ریزه‌های کف رودخانه را ندیده‌اند و روی آن‌ها سر نخورده‌اند، جلبک زیر پایشان را احساس نکرده‌اند، سنگ را در دست خود لمس نکرده‌اند، به صدای آوازی که در آن سنگ جریان داشته، گوش نکرده‌اند. وقتی جریان معلمی می‌آید، کلاً نگاه‌ها را تغییر می‌دهد.

بنیادی‌ترین کار این است که نگاه ما به جریان تربیت معلم عوض شود. این دانشگاه فقط به شما می‌گوید که چگونه تدریس کنید، ولی به‌نظرم در آینده این شما نیستید که تصمیم می‌گیرید، چگونه تدریس کنید. این مخاطب، دانش‌آموز و یادگیرنده است که به شما تحمیل می‌کند، چگونه باشید و از چه ابزاری استفاده کنید و شک نکنید که شما را پس می‌زند. اوست که تعیین

• سومین چیزی که باید جا بگذاریم، ترس از خارج شدن از سرمایه‌های دیروزمان است. چرا می‌گویم سرمایه‌های دیروزمان؟ به خاطر دانشی است که از کتاب‌هایمان و براساس تجربه‌هایمان گرفته‌ایم. باید بزنیم زیر این میز و زیاد خودمان را به گذشته‌مان نچسبانیم. از این ترس فارغ شویم که اگر جدا شویم، از دست می‌رویم. چیزی که ما باید در گذشته بگذاریم، این است که دیگر افتخار نکنیم به سرمایه دیگران و به اکنون خودمان افتخار کنیم.

• مورد چهارم و مهم‌تر این است که ما به‌عنوان کودکان فردا، در کهولت می‌خواهیم رفتن را آغاز کنیم. نترسیم. فردا از آن کسانی است که ترس را وا می‌نهند و به ترس پشت می‌کنند. ما معلمان انسان‌های محافظه‌کاری هستیم. باید با محافظه‌کاری خداحافظی کنیم و آن را جا بگذاریم.

می‌کند چگونه تدریس کنید و چگونه باشید. اگر کسی این‌گونه نباشد، به‌نظرم از دایره معلمی بیرون می‌رود.

• شعر، ادبیات، سخنوری و هنر، شاید اولی‌تر از تجربه‌های حرفه‌ای معلمی باشد که کسب‌کردنی است. در این زمینه نیز نظرتان را بفرمایید.

زندگی در این روزها به شعر و ادبیات و هنر نیاز دارد. هیچ کدام از ما نباید جا را برای دیگری تنگ کنیم. اولاً جهان آن‌قدر بزرگ است که جا برای همه ایده‌ها و همه نگاه‌ها هست. وقتی از قبل می‌آییم و مشخص می‌کنیم که همه آدم‌ها در این دو تا «گاردریل» بسته حرکت کنند، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. آموزش و پرورش ما دو طرف جاده‌اش بسته شده است و ته آن هم معلوم نیست کجاست. تا وقتی که این گاردریل را نشکنیم و از جاده خارج نشویم، هیچ اتفاقی در آموزش و پرورش نمی‌افتد. به‌نظرم فناوری‌ها می‌توانند این فرصت را به ما بدهند. اصلاً چه کسی گفته است که این مسیر با این گاردریلی که انتخاب کرده‌ایم، ما را به مقصد می‌رساند. اگر به مقصد رسیده بودیم که الان وضعیت ما این نبود.

• و در نهایت اینکه ما باید رسوب‌زدایی کنیم و تمام آنچه را که در ذهن ما رسوب کرده است، به دیروز بسپاریم. ما به یک «بازسازی» (ریکاوری) نیاز داریم، برای اینکه ذهن خودمان را نو کنیم. گذشته را به گذشته بسپارید. فردا هنوز نیامده و زیبایی‌های آن هنوز آشکار نشده است. به‌نظر من آینده می‌تواند بسیار زیباتر از گذشته باشد. الان وقتی می‌بینم سهم ما و سهم کودکان و نوجوانان ما در خلق این دنیا چقدر متفاوت است، بسیار خوش‌حال می‌شوم. البته اگر آموزش و پرورش بتواند تا حدی خودش را با سرعت فناوری هم‌پا کند، می‌تواند فضای آموزش و یادگیری را از آن نگاه‌های خوب تربیتی که دنیا را سرشار از صلح، مدارا، تحمل، هم‌زیستی، دوست داشتن و عشق به زندگی می‌کند، آکنده سازد. چنین فضا و نیروهایی در اختیار ماست.